هو العلیم

فراغت قلب چگونه به عمل بر پایه یقین می‌انجامد؟

محکمات قرآن و معیار تشخیص عمل درست

شرح حدیث عنوان بصری ـ فراغت قلب در مقابل دستورات اولیاء الهی ـ جلسه ۱۵۵

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله ربّ العالمين
و الصلاة و السلام على سيّدنا أبىالقاسم محمّد
و على آله الطيبين الطّاهرين
و اللعنة على أعدائهم أجمعين الى يوم الدين

تفریغ قلب لازمهٔ حرکت و رشد انسان

اگر نظر شریف رفقا باشد، در مجالس گذشته، صحبت در کیفیت تشخیص متقن از متشابه بود، البته این مسئله در نتیجه و به تبعِ مسئلهٔ فراغت قلب بود که عنوان بصری در مواجههٔ با دستورات امام صادق علیه‌السّلام عرض می‌کند، در آن راستا این مسئله مطرح شد و عرض شد که تا انسان فراغ قلب نداشته باشد، نمی‌تواند به مطلب برسد و هیچ راهی نیست، در غیر این‌صورت، تمام راه‌ها و تمام درب‌ها به روی انسان بسته است و به‌اندازهٔ عمر نوح، اگر روزها را روزه بگیرد و شب‌ها را به قیام و عبادت و تهجد برخیزد و در راه خدا انفاق کند و اگر تمام زمین از طلا باشد و آن را در مسیر رضای الهی صرف کند، به‌اندازهٔ یک سر سوزن، یک میل حرکت نخواهد کرد و تمام این اعمال و رفتار، در راستای تثبیت انانیت تحقق پیدا خواهد کرد، نه در راه تزکیه؛ و تمام این مسائل و اعمال و رفتار در راستای تحکیم موقعیت نفسانی، وجود خارجی پیدا خواهد کرد نه در راستای تصفیهٔ باطن و رشد روحانی و تجرد عقلانی، این مسئله تحقق پیدا نخواهد کرد. کار او در این مدت، حداقل و حداقل ـ ولی مطلب غیر از این است و مسئله باز فرق می‌کند ـ به‌اندازهٔ یک دستگاه ضبطی است که شما این دستگاه ضبط را روی روشن بگذارید و هروقت که نوار تمام شود، دوباره خودش از اول شروع به گردیدن و چرخیدن بکند و مدام قرآن بخواند، از اول تا آخرِ [قرآن را بخواند،] از سورهٔ حمد شروع کند و به سورهٔ توحید ختم کند، این چه فایده‌ای دارد؟! چقدر بر مقام آن ضبط اضافه می‌شود؟! اگر قیمت ضبط مثلاً پنجاه هزار تومان است، آیا شما بعد از یک ماه می‌گویید چون این‌قدر برای ما قرآن خوانده است پس الآن این ضبط پنج میلیون می‌ارزد؟! می‌گویند: نه آقا! تازه چون یک ماه کار کرده است، الآن قیمت آن چهل هزار تومان می‌شود! قیمتش ده هزار تومان هم کم شده است! [این قرآن خواندن برای این ضبط،] هیچ ارزش و فایده‌ای ندارد، این حداقلِ مطلب است. ولکن در مورد انسان مسئله بالاتر از این و خطرناک‌تر از این است، مسئله این است که در صورت عدم تربیت نفسانی و عدم رشد و تجرد عقلانی و عدم رعایت مراقبات شرعیه و ریاضات الهیه، نفس با این اعمال، در مقام انانیت و نفسانیت خودش بدتر خواهد شد! خطر اینجا است. ای کاش از اول این نمازها را نمی‌خواند و این روزه‌ها را نمی‌گرفت و ای کاش این انفاق‌ها و این امور مستحسن جاذبهٔ عرفی را بدون رعایت دستور و اطاعت از فرد خبیر و بصیر انجام نمی‌داد، حداقل نفسش می‌گفت ما که خراب هستیم. آیا بعضی‌ها را که اهل گناه هستند ولی دلشان پاک است، دیده‌اید؟ اسم خدا که می‌آید، گریه می‌کنند و می‌گویند: «خدا که می‌داند ما کارمان چقدر خراب است!» اینها از آنهایی که یک عمر نوح را بدون دستور و بدون رعایت موازین تزکیه و تربیت و بدون ارشاد و دستگیری و هدایت در تحت فرد خبیر و استاد کامل به عبادت گذرانده‌اند، خیلی جلوتر هستند. اینها از آنها جلوتر هستند، چون اینها اقلاً صفایی در دلشان باقی مانده است، نوری باقی مانده است، نقطه‌ای برای اتصال باقی مانده است، اما در آن یکی اصلاً هیچ چیز باقی نمانده است. در دل اینها با پروردگار هنوز راهی موجود است و قلبشان برای پذیرش دستور،

هنوز آماده است.

ما در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صدها مورد را در این مطلب تجربه کردیم و بعد از حیات ایشان هم بیش از آن زمان، این مطالب را در ارتباط با افراد مختلف و شرایط مختلف کاملاً مشاهده کردیم که چطور افراد عادی و آنهایی که به‌دنبال دوز و کلک نیستند، به‌دنبال شیرەمالی نیستند، به‌دنبال توجیه نیستند و به‌دنبال تثبیت خود نیستند، وقتی که انسان مطلبی را به آنها می‌گوید، این مطلب را می‌پذیرند و عمل می‌کنند، آنچه دستور است می‌پذیرند و إن‌قلت و إن‌قلت نمی‌کنند. من در این مدت مواردی را خدمت رفقا عرض کرده‌ام، موارد بسیاری در این مدت بوده است.

توصیهٔ پیامبر اکرم بر مهر السنه در مورد مهریهٔ زنان مسلمان هنگام ازدواج

از جملهٔ آن موارد، همین مسئلهٔ مهر السنه بوده است که بارها این را خدمت رفقا گفته‌ام و موارد خیلی عدیده‌ای [وجود داشته است،] حالا این مسئلهٔ پیش‌پا افتاده‌اش است! پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند:

جبرائیل به من خبر داد که به امت خود دستور بدهید که مهر زنان خود را مانند مهر دخترت فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها قرار بدهند.[1]

این یک روایت موثق است، یعنی به همان توثیقی که ما عمل می‌کنیم و براساس آن، نماز می‌خوانیم و براساس روایتی که مورد وثوق و اعتماد است، حج می‌رویم، بر همان اساسی که مورد وثوق و اطمینان است و روزه انجام می‌دهیم، همان روایت و همان توثیق در مورد این روایت هم هست، از حضرت موسی بن جعفر علیهماالسّلام در *محاسن برقی*، رفقا و اهل علم و دوستان مراجعه کنند که حضرت فرمودند:

جبرائیل به پیغمبر از طرف پروردگار دستور داد که به امت خود امر کند که مهر زنان خود را مهر سنت قرار بدهند.

یعنی پانصد درهم شرعی و مساوی با دویست و شصت و دو و نیم مثقال نقرهٔ صیرفی، نقرهٔ احمد شاهی که در بازار معروف است، به همین مقدار. نفرمود که «این مربوط به زمان من است، این مربوط به اعراب جاهلیت است، این مربوط به مسلمانان عربستان است، این مربوط به آنهایی است که خیال می‌کنید افراد خوبی هستند»، نه، هیچ این حرف‌ها در آن نیست، دو دوتا چهارتا، روشن و صریح این مطلب را فرمود، درعین‌حال اختیار مهر را برای افراد باز نگه داشت، هر کسی هر چقدر خواست می‌تواند مهر بگیرد،[2] اصلاً صد میلیون کیلو طلا می‌خواهد مهر کند، حالا که به گفتن است، بگذار هرچه می‌خواهد بگوید!

یکی از دوستان ما اخیراً به این قضیه مبتلا شده، ازدواج کرده است و حالا خود دختر می‌گوید: «بابا من مهر السنه می‌خواهم، من مهر [زیاد] نمی‌خواهم»، پدر و مادرش می‌گویند: «چون دختر قبلی با دو هزار سکه عقد شده است، این را هم به کمتر از دو هزار سکه، عقد نمی‌بندیم!» و الآن مدتی است که عقد شرعی کرده‌اند، منتها همین‌طور محضری‌اش مانده که چه‌کار کنند! قبول نمی‌کند دیگر، بالأخره

---

[1] *المحاسن*، ج ۲، ص ۳۱۳.

[2] سوره نساء (۴) آیه ۲۰: ﴿وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْـًٔا أَتَأْخُذُونَهُۥ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾. *امام شناسی*، ج ۱۱، ص ۲۲۷:

«و اگر بخواهید شما زوجه‌ای را به جای زوجه دیگر بگیرید؛ و به یکی از آنها به عنوان مهریّه، مال فراوان داده باشید؛ نباید از آن مال چیزی برای خود بگیرید، گر چه مختصر باشد! آیا شما این مال را می‌گیرید درحالی‌که بُطلان و خلاف واقع بودن و کذب این أخذ به حدّی است که انسان را حیرت‌زده می‌کند؛ و به بهت می‌کشاند، و گناه آشکار و روشنی است؟!»

محضر هم حساب و کتاب دارد دیگر، محضر براساس قانون و حساب و کتاب باید عمل بکند، همین‌طوری که نمی‌شود. حالا می‌گویند: «او که مهر نمی‌دهد»، نمی‌دهد یعنی چه؟! در این‌صورت عقد اشکال دارد، اگر عقد براساس مهر کشکی بخواهد انجام بشود، اصلاً در حلیت آن عقد، اشکال است و محل ایراد است. مهر باید مُنجَّز باشد و صحیح باشد و متقن باشد. بگو دویست هزار سکه و دو میلیون سکه، اگر با گفتن است خب بگو!

توصیهٔ پیامبر بر اجرای مهر السنه إلیٰ یوم القیامه و رواج آن توسط مرحوم علامه طهرانی

اول کسی که این مطلب را مطرح کرد، من قبلاً اطّلاع نداشتم، در زمان طفولیتِ من، مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ این مطلب را باب و شایع کردند و خیلی‌ها هم از این قضیه تبعیت کردند.

هیچ هم پیغمبر نفرمود که این برای آن زمان و آن موقع است، می‌توانست بگوید که این احکام برای این موقع است و برای این زمان است که درهم این‌قدر قیمت دارد، می‌توانست بگوید که در آخرالزمان، امت ما مُنوَّر الفکر می‌شوند، فکرشان روشن می‌شود و مغزشان سه مَن می‌شود! مغزی که در زمان جاهلیت عربستان بود، وزنش هشتصد گرم بود و حالا مغزها چهار کیلو و پنج کیلو شده، باد کرده و همهٔ عقل‌ها رشد کرده، دیگر آن مطالب، قابل قبول نیست، دیگر مسائل آن موقع، برای این زمان [کارایی ندارد!]

انحطاط فکری بشر در اثر عدم عمل به مبانی عقلی و منطقی اسلام

این زمانی که چه عرض کنم، ای کاش ما در آن زمان بودیم! چندی پیش در جلسه‌ای بودیم، به یکی از رفقا گفتم، شما هم بشنوید بد نیست، البته این قضیه از سابق بوده است، ماشاءالله این قوانین امروزه را ببینید که به‌دست چه کسانی در این دنیا دارد تدوین می‌شود و قانون‌گذارِ در حقوق بشر و غیر حقوق بشر چه کسانی هستند و این افرادی که دارای روشن‌فکریِ خارق‌العاده و تافتهٔ جدابافتهٔ از خلقتِ زمان‌های قدیم و گذشته هستند و در عصر تکنولوژیِ حاضر به سر می‌برند، نگاه کنید ببینید عقل و فکرشان چقدر رشد کرده است که در فرانسه که تا یک وقت مهد تفکر و حریت و آزادی تلقی می‌شد، حالا که کوس رسوایی آنها همه‌جا را برداشته است، در آنجا برای بعضی از شهرها رفت و آمد بدون قید و شرط، قانون می‌گذرانند، یعنی چه؟ یعنی زن و مرد می‌تواند لخت مادرزاد در تمام خیابان‌ها و در تمام فروشگاه‌ها و در تمام معابر و در دیدگاه پسر، بچه، کودک و بزرگ ظاهر بشود و می‌شود و الآن که من دارم صحبت می‌کنم، الآن فصلش است و هر کسی که می‌خواهد برود و ببیند! الآن موقعش است، بروید ببینید که من راست می‌گویم یا دروغ می‌گویم! صحبت از آن حیواناتی نیست که دارند این کار را انجام می‌دهند، آنها حیوان هستند، اینهایی که در زمان عصر تکنولوژی، زن لخت مادرزاد، ساک به دست می‌گیرد و در سوپرمارکت نخود و عدس برمی‌دارد و می‌گذارد، او الاغ است و در او حرفی نیست. صحبت در آن قانون‌گذاری است که در مجلس دارد این قانون را تدوین می‌کند، بحث راجع به آن افراد است. آنهایی که می‌آیند و این مسائل را تدوین می‌کنند، می‌گویند که عجب این دین اسلام برای ۱۴۰۰ سال پیش است و ما الآن فکرهایمان باز شده است! اگر آن موقع چند تکه لباس هم به خودمان آویزان می‌کردیم، الآن همان را هم درمی‌آوریم تا مردم ببینند که چه خبر است! اینها، افرادی هستند که در این زمانِ [عصر تکنولوژی دارند زندگی می‌کنند!] حالا قوانین دیگری که در انگلیس و امثال‌ذلک هست مثل هم‌جنس‌گرایی، آنها بماند! از کجایشان بگوییم؟! از بالایشان یا پایینشان؟! بالایشان هم مثل پایینشان است و پایینشان هم مثل بالایشان است! این‌گونه افراد به‌جای سلول‌های مغزی، در کله‌اشان گچ ریخته‌اند. این آقا به‌جای عقل، شیطنت و نفسانیت و اوهام در مغزش خالی کرده است نه تفکر آزاد! والاّ کدام آدمی است که این‌قدر از نظر ادراک ارزش‌ها و ادراک ملاکات به آن‌چنان مرحلهٔ از انحطاط و سقوط برسد که زن و مرد چهل و پنجاه ساله، حاضر شود لخت مادرزاد، در مقابل بچهٔ

چهار پنج ساله نمایان شود؟! کدام جانوری یک‌همچنین ادراک و شعوری برای او حاصل و پیدا می‌شود؟! و نه‌تنها در آنجا، در خیلی از جاها هم همین‌طور است، فقط اختصاص به آنجا ندارد.

جواب از اشکالات بی‌اساس مبنی بر اختصاص مهر السنه به زمان پیامبر اکرم

این مسئله که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند: **«مهر زنان امت من، مهر السنه است و جبرائیل می‌گوید که این دستور از ناحیهٔ پروردگار برای امت تو إلیٰ یوم القیامه است»**، حالا ما جزو امت پیغمبر هستیم یا نه؟! بالأخره تکلیفمان را روشن کنیم، هستیم یا نیستیم؟ حالا برای اینکه به این مسئله عمل نکنیم و برای اینکه به خواست‌های خودمان عمل کنیم و در مقابل دستور رسول خدا بایستیم و او را با لگد به کناری پرتاب کنیم، حالا برای اینکه در مقابل سنت رسول خدا اظهار قدرت کنیم و برای اینکه آنها را به کناری بگذاریم، می‌آییم و شروع به توجیه کردن می‌کنیم که «آقا این قضیه برای آن موقع است و چه ربطی به الآن دارد، اوضاع و زمانه عوض شده است، دیگر اعتمادی نیست و با این حرف‌ها باید اعتماد را جلب کرد، آن موقع با پانصد درهم یک خانه می‌دادند»! البته یک خانه هم نمی‌دادند، پانصد درهم قیمتش همان قیمت همان موقع است و الآن هم قیمتش قیمت همان موقع است، مسئله که فقط به زمین نیست، آن موقع اصلاً زمین ارزش نداشت که با پانصد درهم یک منزل بدهند، مثل اینکه الآن در بیابان و در کویر لوت بروید و به طرف بگویید: من هر متر این کویر لوت را به تو دو قران می‌فروشم. می‌گوید: مگر من خل هستم که دو قران بدهم و اینجا بیایم؟! اگر راست می‌گویی بیا در طهران و در خیابان زعفرانیه متری دو قران به من بده، والاّ رفتن در کویر لوت و شوره‌زار، متری ده شاهی هم خلاف تعقّل است! آن موقع هم مسئله همین‌طور بود، همه زمین داشتند، همه منزل داشتند، آن موقع اصلاً اجاره‌نشینی نبود.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که «ما در نجف که بودیم...»، آن موقع مسئلهٔ طلاب و رفقایشان خیلی فرق می‌کرد، خودشان هم در آنجا به مدت چند سالی مستأجر بودند، می‌فرمودند:

> یکی از این رفقای ما که خیلی مسئله برایش سخت شده بود، آمد جلوی گنبد ایستاد و گفت: «یا علی! هر بلایی که بر سرت آمده، قبول داریم، خلافتت را غصب کردند، قبول داریم، زنت را کشتند و تکّه‌تکّه کردند، قبول داریم و... ولی تابه‌حال مستأجری نکشیدی، این درد مستأجری را ما کشیدیم. این را قبول نداریم که تابه‌حال مستأجر بوده باشی!»

در روایت هم نداریم که ائمه علیهم‌السّلام مستأجر بودند! البته آن موقع همه این‌طور بودند، آن موقع خانه‌ها این‌قدر بزرگ نبود، خانه‌ها کوچک بود و همه منزل داشتند.

اطاعت و عدم اطاعت از دستورات اسلام، علت پذیرش و عدم پذیرش مهر السنه توسط افراد

این مسئله، مسئله‌ای است که از نهاد هر فرد در ارتباط با رعایت موازین و دستورات برمی‌آید که شخص چقدر خودش را در قبال این دستورات مطیع احساس می‌کند و خودش را دارای استقامت و اِحکام و اتقانِ نفسانی احساس می‌کند، قضیه به این برمی‌گردد. حالا به آن آدم عوام، به آن آدمی که دنبال مطلب است ـ البته همه هم این‌طور نیستند ـ وقتی که این مطلب را می‌گوییم، می‌گوید: «آقا قبول داریم، چشم، ما به حرف شما اعتماد می‌کنیم و شما معتمد ما هستی، آیا روز قیامت می‌توانی پاسخ این حرفت را بدهی؟» می‌گوییم: بله! ما می‌توانیم پاسخ حرفمان را بدهیم، چون حرف، حرف ما نیست، حرف رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است و سندش هم این است و از طرف امام کاظم علیه‌السلام هم نقل شده است، من جواب نمی‌دهم، موسی بن جعفر علیهماالسّلام باید جواب بدهد، موسی بن جعفر هم که حسابش مشخص است. می‌گوییم: دو دوتا، چهارتا، می‌گوید: «پذیرفتیم و عمل می‌کنیم.»

از آن‌طرف، او را نگاه کنید، می‌گوید: «نه‌خیر! این حرف‌ها معلوم نیست که باشد، آدم که به یک روایت عمل نمی‌کند و مطالب و قضایا و مسائل اجتماعی که این‌طور نیستند.»

من در مجلس عقدی بودم، آن آقایی که داشت این‌طور می‌کرد شروع به پرخاش کردن با ما کرد! می‌گویم: آیا شما روایت موسی بن جعفر را دیده‌اید؟! می‌گوید: «آقا این حرف‌ها را رها کن، شما می‌روید و من در اینجا گرفتار می‌شوم»! «این حرف‌ها را رها کن» یعنی چه؟ نعوذبالله نعوذبالله یعنی حالا موسی بن جعفر چیزی گفته، انگار نه انگار که این مطلب هست! ـ حالا می‌خواستم تعبیری بیاورم که از آن صرف‌نظر کردم، آن آدم، آدم نفهم و بی‌شعوری است ولی من که نمی‌توانم دهان خودم را به هر مسئلهٔ نجسی باز کنم و زبان خودم را به هر مزخرفی بگردانم ـ آن کسی که می‌گوید: «این روایت را رها کن» یعنی موسی بن جعفر و پیغمبر و صدیقهٔ کبریٰ علیهم‌السلام را رها کن! معنایش این است. این حرف‌ها را رها کن بیا ببین امروزه چه می‌خواهند؟ امروزه اجتماع چه تقاضایی می‌کند و امروزه مردم به‌دنبال چه چیزهایی می‌گردند، همراه مردم باش، امام و امام زمان کیست؟! برو دنبال کارت، چه کسی دیده و چه کسی شنیده و چه کسی خبر آورده است؟! حالا بعضی‌ها این حرف را ظاهر می‌کنند [و به زبان می‌آورند] و بعضی‌ها هم در دلشان می‌گویند. این‌گونه اشخاص ﴿فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ﴾[1] می‌شوند. و نظایر این مطالب بسیار است.

فراغ قلب، شرط اساسی برای تأثیر اعمال و رفتار انسان در مسیر حرکت الی‌الله

لذا این فرد هرچه بر سن و عمر او بگذرد، غیر از بُعد از رحمت الهی نصیبی ندارد و با این روشی که در پیش گرفته است، هر روزی که بر زندگی او بگذرد، گرچه به‌صورت ظاهر در مقام تبلیغ دین است ولی به صورت باطن در مقام تبلیغ دین عمر و ابوبکر است! شکی در این مسئله نیست، دارد آنها را تبلیغ می‌کند، گرچه به زیّ و تشابه با حق درآمده است! نظر رفقا که هست، مسئله، مسئلهٔ متشابه بود.

لذا همان‌طور که عرض شد در مورد فراغ قلب، شرط اساسی برای حرکت انسان این است که فراغ قلب داشته باشد؛ یعنی باید هر چیزی که برای او پیش آمد، بپذیرد، نباید موضع بگیرد، نباید زندگی خود و دیگران را خراب کند، در قبال مطلب حق، نباید موضع بگیرد، باید نفس خودش را صاف نگه دارد تااینکه بتواند به مطلوب برسد و بتواند عبور کند و با این عبور، افعال و عبادات او جایگاه خودش را پیدا کند، تا حالا جایگاه نداشته است و روی هوا بوده است؛ ﴿وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُواْ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾؛[2] تمام کارهایی را که انجام داده‌اند، همه را در روز قیامت احضار می‌کنیم و به او نشان می‌دهیم؛ خیال نکند که از دیدگان ما مخفی است و خیال نکن نمازهایی را که در نیمه‌های شب می‌خواندی [از دیدگان ما مخفی است،] بیا نمازهایت را ببین؛ خیال نکنی آن روزه‌هایی را که می‌گرفتی نمی‌دیدیم، همهٔ آن روزه‌ها ثبت است ولی ببین چگونه با اینها برخورد می‌کنیم؛ آن انفاق‌هایی را که می‌کردی، خیال نکنی از دیدگان ما مخفی بوده است، انفاق و روزه و نمازهایت نوشته شده است، صحبت‌های متواضعانهٔ خودت با مردم نوشته شده است، ارشادات خودت که «این کارها را بکنید و این کارها را نکنید» نوشته شده است، مجالسی را که برای مردم صحبت می‌کردی و همه می‌گفتند: بَه‌بَه و چَه‌چَه! حضرت آقا چه مطالبی می‌فرمایند! ـ حضرت آقا حضرت آقایی که به آدم می‌بندند! ـ همهٔ

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۷. *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۰۹:
«آن کسانی که در دل آنها میل و انحراف به بطلان و توجّه به هوای نفس و شیطان است.»

[2] سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۳. *معاد شناسی*، ج ۳، ص ۱۹:
«ما با اراده متین خود قاصداً و عامداً به اعمال آنها توجّه کردیم و تمام آنها را متلاشی و مضمحلّ و مانند گرد و خاشاك و غبار، در فضای بزرگ پراکنده و متفرّق ساختیم.»

اینها نوشته شده است، بنده خودم را می‌گویم و مخاطبِ اول این مسئله، خود ما هستیم.

توصیهٔ اولیای الهی بر اصلاح ذات البین

نه‌اینکه آنجا دزدی را مطرح کنیم، دزدی که مطرح کردن ندارد، خب دزدی که دزدی است، زنا که مطرح کردن ندارد، قمار بازی و شطرنج بازی که مطرح کردن ندارد، شرب خمر کردن که مطرح کردن ندارد، اینها که معلوم است که حرام است، پس چه چیزی را خدا می‌خواهد ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ کند؟ آیا خدا در روز قیامت می‌خواهد دزدی را بیاورد و به هوا بدهد؟! دزدی که دزدی است و به هوا رفتن ندارد. اصلاً چیزی نیست که بخواهد مورد ارزیابی قرار بگیرد، از همان اول معلوم است که کتک و چوب پشت سرش هست، چیز خاصی در آنجا نیست، قمار بازی و غیبت کردن و تهمت زدن به مردم و بین دو نفر را به هم زدن که در آنجا مطرح کردن ندارد. وای وای! هیچ گناهی [بدتر از دوبه‌هم‌زنی نیست!] حتی از زنا و سرقت بدتر این است که انسان بین دو مؤمن را به هم بزند و خدا از این عمل نمی‌گذرد! از زنا و سرقت می‌گذرد، آنچه از آن نمی‌گذرد افساد ذات البین است! امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در وصیتشان فرمودند: «الله الله فی إصلاحِ ذاتِ بَینِکم؛[1] **در اصلاح بین خودتان، خدا را در نظر بیاورید.**» و حضرت می‌فرمایند: **«هیچ چیزی بدتر و موبق‌تر از افساد بین دو مؤمن نیست!»** دو مؤمن با هم خوب هستند، رفتار و افکار و دیدگاهشان با همدیگر خوب است، انسان بیاید و بگوید: آیا می‌دانی فلانی پشت سرت چه گفت؟! آیا خبر داری؟! بعد هم به دیگری بگوید: آیا می‌دانی او چه گفت؟! آیا می‌دانی این چه گفت؟! خب هیچ! آن دیدگاه صاف و بی غل و غش و پاکی که بین دو نفر بود، انسان آن دیدگاه و منظر را به دیدگاه فاسد تبدیل کند، خدا از این یکی نمی‌گذرد و او را با مغز به جهنم می‌برد و هیچ برو برگردی هم ندارد! تمام عباداتی را که انجام داده، در روز قیامت با پتک در مغز این آدم می‌کوبند! انسان بین دوتا مؤمن را خراب کند!

به‌عکس، اگر انسان بیاید بین دو مؤمنی را که به‌واسطهٔ بعضی از مسائل، نقار دارند، جمع کند و آشتی بدهد، از این شخص چیزی به او بگوید و از او هم به این شخص چیزی بگوید، حالا برفرض هم که نبوده، عیبی ندارد، برود بگوید، دروغ هم بگوید عیب ندارد که مثلاً در فلان مجلس بودیم و فلانی تعریفت را کرد، او هم کمکم کمکم کمکم یک دفعه و دو دفعه و سه دفعه و یک ماه که می‌گذرد می‌بیند اصلاً برای چه با این بد هستم؟! برای چه اخلاقم با این خوب نیست؟! او هم از آن طرف، کمکم مسائل از بین می‌رود.

«هیچ چیزی راه انسان را بهتر از اصلاح ذات البین باز نمی‌کند!» این کلام مرحوم پدر ما بود. این که انسان بین دو مؤمن را [جمع کند و آشتی بدهد.] ببینید احکام سلوک و عرفان چیست؟! ببینید کدام زندگی و اجتماع در سایهٔ کدام تربیت می‌تواند رشد پیدا کند؟ آیا آن تربیت یا این تربیت؟ آیا آن نحوه عمل کردن یا این نحوه عمل کردن، آن نحوه رفتار کردن یا این نحوه رفتار کردن؟

دستورات اولیای الهی بر مبنای جمع کردن افراد تحت لوای توحید

در مجلسی نشسته بودیم و مرحوم آقا و آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ هم نشسته بودند، این قضیه برای خیلی وقت پیش است ولیکن این قضایا در ذهن من هست، یک نفر از دوستانشان

---

[1] به این عبارت در مجامع روایی دیده نشد اما روایات زیادی به عبارت ذیل آمده است، از باب نمونه: ***الکافی***، ج ۷، ص ۵۱:
«... فَإِنِّی سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم یَقولُ: صَلاحُ ذاتِ البَینِ أفضَلُ مِن عامَّةِ الصَّلاةِ و الصِّیامِ و أنَّ المُبیرَةَ الحالِقَةَ لِلدِّینِ فَسادُ ذاتِ البَینِ و لا قوَّةَ إلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیم.»
من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۹۰:
«... فَإِنِّی سَمِعتُ رَسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم یَقولُ: صَلاحُ ذاتِ البَینِ أفضَلُ مِن عامَّةِ الصَّلاةِ و الصِّیام.» (محقق)

خواست راجع به یک نفر حرفی را بزند، یک‌دفعه آقای حداد فرمودند:

این مطلبی را که شما می‌خواهی از این شخص بگویی، آیا بر ارادت ما به او می‌افزاید یا از ارادت ما نسبت به او کم می‌کند؟

یک‌دفعه شخص خشکش زد، خب معلوم بود که چه می‌خواست بگوید دیگر. ایشان می‌فرمایند: ما که حرف را نشنیدیم، تو داری نقل می‌کنی و تو واسطه هستی، برای چه داری این حرف را می‌زنی؟ چرا خجالت نمی‌کشی؟ خب چه کسی دارد این حرف را می‌گوید؟ او دارد به ما یاد می‌دهد والاّ او که از ملک و ملکوت عالم اطّلاع دارد، آن کسی که به دوستانش می‌فرماید: «اگر در کرهٔ ماه هم باشی، هر عملی را که انجام بدهی، می‌آورم و جلویت می‌گذارم»[1] و راست هم می‌گوید و نشان هم داده است و دروغ هم نگفته و ادعا هم نکرده و کلاه هم سر مردم نگذاشته است، نه، ثابت هم کرده است و همه هم می‌دانند و در این هم شکی نیست، آیا بالاتر از این؟! او این حرف را برای چه کسی می‌زند؟ برای ما. ایشان می‌فرماید: «این مطلبی را که الآن تو داری از او نقل می‌کنی، آیا بر ارادت ما به او می‌افزاید یا از ارادت ما کم می‌کند؟» اگر کم می‌کند برای چه می‌گویی؟ به چه درد دین و دنیای ما می‌خورد؟! غیر از آشفته شدن خیال و تشویش ذهن، چه نتیجه‌ای برای ما دارد؟!

الآن شما نسبت به من فکری می‌کنید و من‌باب‌مثال یک فکر بدی می‌کنید، حالا در این قضیه یا حق با شما است یا نیست، ولی در هر صورت فکر، فکر بدی است. آیا من از این فکر شما مطلع بشوم برای من مفید است یا مطلع نشوم؟ کدام؟ وقتی که شما هنوز به زبان نیاوردید و این را به من نگفتید و این مسئله اظهار نشده و فاش نشده است و حالا یک جا در مورد این قضیه صحبتی شده است و به‌قول ما از دهان شخص در رفته، حالا من بلند شوم و بروم به آن شخص بگویم فلانی چه نشسته‌ای؟! ای وای برخیز و ببین در فلان جلسه، او راجع به تو این را گفت! تمام شد، این ذهن دیگر شروع می‌کند، کارخانه که استارت را می‌زنند راه می‌افتد، همین‌طور چرخ‌دنده‌ها و... مثل لوکوموتیو، شروع به راه افتادن می‌کند: «عجب! او این را گفت، پس منظورش این بود، پس آن موقع هم این کار را کرده بود و من نفهمیدم، پس آن موقع هم که این حرف را زده بود، این را می‌گفت و...» دیگر شروع [به راه افتادن می‌کند.] بابا بایست! چه خبرت است؟! دائم شروع به رفتن می‌کند و نمی‌ایستد! شما لوکوموتیو را روشن کنید، روی ریل هم هست، چراغ قرمز و ترافیک هم که ندارد، وقتی که روشن می‌شود، صاف راه می‌افتد و می‌رود، حالا اگر وسط راه، قطار و آدم هم بود می‌زند و می‌رود! راننده که ندارد، این طرف و آن طرف هم که نمی‌رود، مستقیم همین‌طوری تا آنجایی می‌رود که بزند و ازبین ببرد و شروع می‌کند در اینجا همه چیز را خراب می‌کند!

اولاً به آن شخص می‌فرمایند: تو غلط کردی که آمدی چنین حرفی را زدی و خدا پدرت را درمی‌آورد! دوماً به این شخص می‌فرمایند: این کسی که این حرف را زده، پس معلوم است که انسان نامیزانی است، تو چرا دیگر دنبالش را می‌گیری؟ شاید از دهانش درآمده و شاید عصبانی بوده و شاید چیز دیگری می‌خواسته بگوید، خیلی‌خوب، شنیدی، رها کن، تمام شد.

خودم در مجلسی از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم که ایشان به رفقایشان فرمودند:

غیبت کردن حرام است (این که انسان غیبت کسی را بکند) و حرام‌تر از آن این است که آن شخصی که این غیبت را کرده، بلند شود و پیش آن شخص برود و بگوید: «آقا من را حلال کن، من غیبتت را کردم.»

---

[1] ***روح مجرد***، ص ۱۴۰:

«یك روز به یکی از شاگردان سابقه دار و علاقمند به خود که گهگاهی تمرّدهایی می‌نمود، و اظهار خود رأیی داشت، و می‌خواست مطلب واقع شده‌ای را از ایشان پنهان کند، با شدّت و تندی فرمودند: چی را از من مخفی می‌کنی؟! می‌خواهی فلان مطلب را از آسمان چهارم بکشم پایین و الآن جلویت بگذارم.»

چرا؟ چون غیبت را کردی و غلطی کردی، این غلط را کردی و این عمل حرام را انجام دادی و باید بروی توبه کنی و دیگر از این غلط‌ها نکنی؛ «إنّ الغیبة أشدُّ مِن الزِنا»[1] هم داریم، این کار را دیگر نباید انجام بدهی، ولی گناه بدتر از آن هم این است که فعلاً که هنوز این غیبت تو به گوش او نرسیده چرا می‌روی ذهن او را آشفته می‌کنی و چرا این ذهن را خراب می‌کنی؟! بله، اگر به گوش او رسید، باید بروی و حلالیت بطلبی و بگویی: «مرا ببخش و غلط کردم و دیگر از این کارها نمی‌کنم.» ولی هنوز که به گوش این فرد نرسیده، هنوز که این فرد ذهن و دلش نسبت به تو آلوده نشده است و هنوز این ظرف ذهن او نسبت به تو صاف است و کدر نشده است، و تو غیبت این را پیش شخصی کردی و او هم یک آدم عاقلی بود و این مطلب را در خودش نگه داشت، «برای چه به فلانی بگوییم؟!» اشتباهی کرده است، نگه دار و ممکن است که اصلاً این قضیه محو و تمام بشود و دیگر مسئله‌ای باقی نماند، این ذهن همیشه صاف است، این ذهن همیشه نسبت به او پاک است و او هم حالا یک غلطی کرده و توبه کرده و تمام شده و بعد هم با هم رفیق هستیم، تمام شد رفت دیگر. دیگر دائم دنبالش را گرفتن و فلان و این حرف‌ها و از اینجا بردن و از آنجا بردن و برای آن نوشتن و این جواب دادن و این چیزها را دیگر ندارد، و تمام می‌شود و مسئله همه‌اش ازبین می‌رود.

ایشان می‌فرمودند: «گناه کسی که این حرف را می‌گوید، از کسی که آن غیبت را کرده بیشتر است!» چرا؟ چون دل این را خراب می‌کند، بالأخره گرچه به او بگوید که مرا ببخش، ولی دیگر تا آخر عمر چیزی در دل او باقی می‌ماند، آن بد است و ضرر دارد. چرا انسان یک ظرف صاف و زلالی را که خدا برای او در دل او قرار داده است، در آن ظرف اشیاء خبیثه و کثیفه و کدر را قرار بدهد، این شخص تا آخری که با این شخص است گرچه نسبت به همدیگر علاقه دارند و صحبت می‌کنند، ولی تا این شخص را نگاه می‌کند [با خود می‌گوید:] «این شخص در آن مجلس حساب ما را رسید و در آن قضیه و فلان مجلس این کار را کرد!» چقدر این کار بد و زشت است!

این روش، روش عرفاء است؛ این روش، روش اولیاء است؛ روشی که همه را در تحت لواء توحید جمع می‌کند نه مانند روش‌های دیگر که از تحت لواء توحید همه را پراکنده می‌کند و همه را به‌سمت خود می‌برد و همه را در موضع خود تثبیت می‌کند. این برای خودش یک دکان دستگاه دارد و آن یک خیمه دارد و آن یک قصر دارد و همهٔ اینها هم برای خودمان است و هیچ‌کس هم نباید در این حریم وارد بشود! این روش، روش اهل اله نیست؛ این روش، روش اولیاء خدا نیست و این روش، روش اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست.

تفریغ قلب عامل نزول ملائکه و احساس روحانیت و ادراک معانی

لذا عنوان می‌گوید: «من قلب خودم را فارغ کردم»، یعنی هرچه در قلب خودم بود، آنها را کنار ریختم تا ببینم صاف صاف صاف حضرت چه می‌خواهد به من بفرماید. موضع خودم را در قبال حضرت روشن کردم که من تکلیفم با حضرت چیست؟ آیا بپذیرم آیا نپذیرم؟ آیا سی درصدش را بپذیرم؟! ببینم تا کجا زور دارد و فشار تا کجا هست، تا آنجا را بپذیرم و بعد رهایش کنم! نه! آمد و گفت: «فَفَرَّغتُ قَلبی»،[2] البته خدا باید کمک کند، واقعاً همهٔ اینها به دست خدا است و خدا باید انسان را دستگیری کند که انسان همیشه چنین حالتی را برای خودش نگه دارد، اگر شخصی این حالت را داشته باشد، حتی اگر مطلبی به‌حسب ظاهر به او نرسد، از راه باطن می‌رسد، به شرطی که این حالت را داشته باشد. اما اگر کسی این حالت را نداشته باشد، صد هزار مجلس عنوان بصری هم بیاید فایده ندارد، صد هزار

---

[1] ***الإختصاص***، ص ۲۲۶؛ ***الأمالی***، شیخ طوسی، ص ۵۳۷.

[2] ***بحار الأنوار***، ج ۱، ص ۲۲۶.

مجلس روضهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام هم برود فایده ندارد، دارم می‌گویم صد هزار، نه هزار! یک میلیون! هرچه هم برود هیچ فایده‌ای ندارد! فقط زحمتی در آمدن و رفتن و بنزین مصرف کردن و وقت تلف کردن و نتیجه‌ای نبردن است! هیچ فایده‌ای ندارد!

کسی که در مجلسی می‌آید که در آن مجلس ذکر خدا هست، باید قلبش را از آنچه موجب عدم ورود نور اله است و از آنچه موجب مانعیت ورود ملائکه در این دل است، صاف و پاک کند، چون این حالتی که برای انسان حاصل می‌شود، این نورانیتی که برای انسان می‌آید و این روحانیتی که برای انسان حاصل می‌شود، اینها توسط ملائکهٔ ربوبی است که می‌آیند و بر قلب ما نازل می‌شوند همان‌طور که بر قلب انبیاء نازل شدند، منتها آن وحی است و این یک چیز دیگر است، وحی برای انبیاء است و برای ما نیست، ولی نزول ملائکه همان‌طور که بر آنها بوده است، برای هر فردی که در مقام اخلاص و تصفیه هست هم خواهد بود، به همان کیفیت بر قلب وارد می‌شوند و آن اثر معنوی و روحانی و تجردی را که موجب قطع علاقهٔ انسان از تعلقات دنیوی است، آن اثر را در قلب می‌کارند. یک مجلس، یک اثر، مجلس دوم، اثر دیگر، یک حرکت در خیابان، یک اثر، یک حرکت در منزل، یک اثر، یک تلفن، یک اثر و یک گوش دادن، یک اثر، مداوم این اثرها یکی پس از دیگری می‌آید و دست من و شما هم نیست.

اینهایی که شما در مجلس سیدالشهدا علیه‌السلام، در مجلس اعیاد و شهادات اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام، در مجالس وعظ و موعظه، در مجالس ذکر، در مجالس تصفیه، احساس روحانیت می‌کنید، این حالاتی را که مشاهده می‌کنید دست خود شما نیست، از یک جای دیگر است، ملائکه در آن موقع آمده‌اند و با قلب شما ارتباط برقرار کرده‌اند.

در زمان مرحوم آقا در مجالسی بودند و بودم که وقتی که حالتی پیش می‌آمد، در آنِ واحد، چند نفر می‌گفتند که ما این مطلب را ادرک کردیم، او هم می‌گفت: من هم همین را ادراک کردم، او هم می‌گفت: من هم همین را ادراک کرده‌ام، دو نفر و سه نفر و چهار نفر و پنج نفر، یک مطلب را به یک نحوه و یک کیفیت ادراک می‌کردند! این از کجا آمده است؟! این شخص که ربط و ارتباطی به او ندارد، این از کجا آمده است؟! این حال خوش و این ورود معنا نه فقط صورت، نه، این ورود حالت معنوی و ادراک این معنا که اگر صد کتاب هم بخواند یکی از اینها را نمی‌فهمد، این ورود این جنبهٔ معنوی و ادراک این مسئلهٔ عقلانی و روحانی مگر از طرف خودش است؟! از یک جای دیگر باید بیاید، چون بین آنهایی که مستعد هستند یکسان تقسیم شده است. البته افراد هم مراتب مختلفی دارند، ممکن است یکسان باشد، ممکن است یکی بیشتر باشد، ممکن است [یکی کمتر باشد] ولی [به هر حال] این مسئله حکایت از این می‌کند که دستی در پشت پرده و بر غیب، این مسائل را تدبیر و کنترل می‌کند.

گناه عامل ایجاد کدورت در فضا و مکان و تسلط شیطان بر نفس انسان

عکس این مسئله هم دقیقاً وجود دارد، عکس این مطلب هم وجود دارد، کسی که در مجلس غیبت است، در مجلس غیبت که دیگر ملائکه نیستند، ملائکه که در مجلس غیبت نمی‌آیند، کسی که در مجلس تهمت برود، ملائکه که آنجا نیستند، کسی که در مجلس پرخاش و سبّ مؤمن برود، ملائکه آنجا نیستند، وقتی که وارد یک مجلس شدید و دیدید از این حرف‌ها هست، از همان جلوی در برگردید، در را باز نکرده برگردید. بعضی از دوستان و رفقای ما تعریف می‌کردند و می‌گفتند:

> ما گاهی اوقات در بعضی از مجالس که می‌رویم، همین‌که نزدیک آن خانه شدیم می‌بینیم به هم ریختیم، از همان‌جا به تاکسی می‌گوییم برگرد، ما به مقصود رسیدیم. وقتی که در منزل را باز می‌کنیم، کدورتِ آن فضا می‌آید و ما را دربرمی‌گیرد.

این یک چیز عادی است، همهٔ شما هم شاید این مطلب را بارها احساس کرده باشید و هر چقدر انسان به آن نقطهٔ تجرد نزدیک‌تر بشود، این حالت در او قوی‌تر خواهد شد. حالا می‌گویند: «این حرف‌ها چیست؟!» این حرف‌ها چیست، یعنی چه؟ بابا مردم بی‌هوش هستند! حرف و مطلب و راه درست است،

اگر کسی نمی‌فهمد، تقصیر صاحب خانه چیست؟! اگر کسی اینها را ادراک نمی‌کند، تقصیر قواعد و مبانی عالم ربوبی چیست؟! یک بنده‌خدایی می‌گفت: «ما که مسئول نفهمیدن مردم نیستیم، مردم بروند خودشان بفهمند! این که کسی نمی‌فهمد، ما که مسئول آن نیستیم.»

و بر این اساس، تمام قوانین و احکام اسلامی تشریع شده است، اصل و اساس این است، یعنی محور این است، براساس نورانیت و براساس ظلمانیت. شما در مجلسی که شطرنج‌بازی می‌کنند، بروید و ببینید که در آنجا ملائکه هستند! بروید و امتحان کنید، ببینید آنجا می‌توانید قرآن بخوانید! یک عده دارند شطرنج و قمار بازی می‌کنند و شما هم قرآن بخوانید و حال پیدا کنید و نماز بخوانید! از این مجالس ظلمت به آسمان می‌رود، به آسمان می‌رود! در مجلسی که زنا است، ببینید شما می‌توانید قرآن و نماز بخوانید! در مجلسی که دارند غیبت می‌کنند و نشسته‌اند و دارند برای همدیگر توطئه‌چینی می‌کنند که «فردا فلان کار را بکنیم و پس‌فردا فلان کار را بکنیم و فلان مطلب را در روزنامه بنویسیم»، بروید و ببینید که آیا خدا در آنجا پیدا می‌شود؟! خیر سرمان اسممان را هم مسلمان گذاشته‌ایم! بروید ببینید که آیا در این مجالس خدا پیدا می‌شود و ملائکه می‌آیند یا این که ملائکه که رفتند خب چه چیز جای آن می‌آید؟ در آنجا دیو می‌آید و شیطان می‌آید، جنود ابالسه می‌آیند.

سیدالشهدا علیه‌السّلام فرمودند: ﴿ٱسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ ٱلشَّيْطَٰنُ﴾[1] آنهایی که رفتند و دختر پیغمبر را پشت در تکّه‌تکّه کردند، آیا می‌دانید برای چه کردند؟ برای اسلام کردند! برای اسلام دختر پیغمبر را هم می‌کشیم! هر کسی که می‌خواهد باشد، دختر پیغمبر را هم تکّه‌تکّه می‌کنیم، محسنش را هم سقط می‌کنیم! خاک بر سرها! برای چه؟! آیا برای دو روز خلافت؟! آیا می‌ارزد احمق‌ها؟! والله برای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نمی‌ارزید که یک مورچه را زیر پایش له کند، برای اینکه دو سال به خلافت برسد، والله نمی‌ارزید. مگر خودش نمی‌گوید؟! دروغ هم که نمی‌گوید، آیا امیرالمؤمنین دروغ می‌گوید که **«اگر کلید آسمان‌ها و زمین را به من بدهند** ـ احمق! نه دو سال خلافت عربستان آن‌هم نصفه کاره‌اش را، ببین تفاوت ره از کجا تا به کجا است؟ ـ **که یک گندم را از دهان مورچه دربیاورم، ارزش ندارد»؟!**[2] یک گندم، یک مورچه! آن‌وقت دختر پیغمبر را این‌طور تکّه‌تکّه می‌کنند! برای چه؟! برای بیعت با خلیفهٔ رسول خدا! خاک بر سر آنها و خاک بر سر آنهایی که واقعاً این مسائل و این جریانات را دیدند و همین‌طور مثل گوسفند و الاغ نگاه کردند و چه‌بسا تأیید هم کردند!

یعنی این‌قدر انسان باید از همهٔ ارزش‌ها تهی بشود، ببر و پلنگ این کار را نمی‌کنند، پلنگ و ببر رحم می‌کنند، آنها هر کسی را نمی‌درند و هر کسی را ازبین نمی‌برند، آنها می‌فهمند. بارها قضایایی در این زمینه اتفاق افتاده که انسان [متعجب می‌ماند!]

بعضی از دوستان ما نقل می‌کردند، می‌گفتند: «ما چند نفر بودیم و به جایی رفته بودیم...» قضیه‌ای است که نمی‌دانم گفته‌ام یا نه، سال‌های پیش بود، یکی از افرادی که الآن هم حیات دارد و از منتسبین به خود ما هم هست، ایشان می‌گفت:

> در یک سفر تفریحی و کوه‌نوردی در همین کوه‌های طرف‌های خرم‌آباد رفته بودیم. با چند نفر از دوستانمان یک روز جمعه‌ای رفتیم، به جایی رسیدیم که دو راه شد، یکی از این طرف و یکی از آن طرف و وسط آن هم دره بود، یک عده از این طرف رفتند و ما هم از این طرف دیگر رفتیم. آن طرف که چند نفر رفتند، یک‌مرتبه بعد از گذشت ده دقیقه، دیدیم یک پلنگ از بالا به طرف اینها می‌آید، دقیق در همان‌جایی که اینها بودند، گفتیم دیگر قضیه تمام شد! یک پلنگ آمد و تمام اینها کَأَنَّ عَلی رُؤوسِهِم الطَّیرَ مرگ را بر بالای سر خودشان می‌دیدند! حدود پنج شش نفر

---

[1] سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۹.

[2] ***الکافی***، ج ۸، ص ۲۸؛ ***تهذیب الأحکام***، ج ۳، ص ۱۴۶؛ ***الخرائج و الجرائح***، ج ۱، ص ۴۵۰. (با قدری اختلاف)

بودند و ما هم می‌دیدیم و می‌گفتیم که مسئله تمام است دیگر! این پلنگ آمد و یک نگاه به این شخص اول کرد و رفت، آمد به دوم رسید یک نگاه کرد و رفت، همین حیوان! به نفر سوم رسید یک نگاه کرد و رفت، ما هم داشتیم همه را تماشا می‌کردیم (و ناقل این قضیه الآن هم وجود دارد، یکی از بستگان نزدیک ما هم هست) داشتیم می‌دیدیم، به پنجمی که رسید نگاهی کرد، سرش را پایین انداخت و دوباره نگاه کرد و باز سرش را پایین انداخت، دو سه مرتبه این قضیه تکرار شد، ولی درعین‌حال باز سرش را پایین انداخت و رفت، همین‌که این رفت، یک‌مرتبه این پنجمی (بابا رفت دیگر چه‌کارش داری؟!) در حالت تهاجمی یک لگد به این حیوان زد و این حیوان را از بالا به پایین پرت کرد!

ببینید! آن نگاهی که آن پلنگ دائماً می‌کرد برای این بود، حیوان این کار را نمی‌کند! می‌گفت: «وقتی که به پایین رسید، ما صدای نالهٔ او و صدای ازبین رفتنش را شنیدیم!» قسم می‌خورد و می‌گفت: سال بعد همین مسئله تکرار شد، آمدیم حرکت کردیم، البته می‌گفت: من در این قضیهٔ دوم نبودم و دوستان نقل کردند که «آنها به همان نقطه رسیدند، همان‌جایی که او در آنجا آن پلنگ را انداخت، یک‌مرتبه سنگ از زیر پایش در رفت و همین شخص مثل همان پلنگ سقوط کرد!

کار خدا حساب دارد و دنیا همه حساب است، پلنگ حیوان است ولی وقتی که از تو گذشت، چرا زدی و او را ازبین بردی؟ حیوان این کار را نمی‌کند. آن‌وقت اینها می‌آیند چه‌کار می‌کنند؟! برای خلافت، برای بیعت، برای آن چیزهایی که الآن علماء ما دارند به آن خلافت‌ها افتخار می‌کنند! این شیعه‌های بدتر از سنی متعصب، اینها دارند خلافت خلفا را مشروع می‌دانند و مقبول می‌دانند و خلافت ابوبکر و عمر را از افتخارات اسلام می‌دانند! خاک بر سر هر کسی که بیاید و در مقابل حق و مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام، با بیان و قلم خودش بخواهد ضربه‌ای بزند! خدا اینها را با همان ابوبکر و عمر محشور بگرداند! گمان نمی‌کنم که اینها دیگر قابل هدایت باشند، با این وضع و این سن بعید است که قابل هدایت باشند! تنها دعا در حق اینها همان است که بگوییم: خدا با ابوبکر و عمر محشورتان بگرداند!

آن‌وقت این خلافت باعث می‌شود که دختر پیغمبر را تکّه‌تکّه کنند و دختر پیغمبر را بکشند و امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را به آن وضعیت دربیاورند! آیا همین! این چه می‌شود؟ این همان عملی می‌شود که ما اینها را در روز قیامت می‌آوریم، دختر پیغمبر را می‌کشید و بعد می‌روید جای پیغمبر نماز جماعت می‌خوانید! خیال کردید که قضیه تمام است، مسئله دیگر تمام شد! بچه‌های پیغمبر را یتیم می‌کنید و بعد روی منبر پیغمبر می‌روید و موعظه می‌کنید! آیا این رسمش است؟! آیا این مردانگی است و این مروت است؟! خدا این عمل را روز قیامت می‌آورد، نمازها را می‌آورد، منبرها را می‌آورد، این جهادها و فتوحاتی که برای اسلام و گسترش اسلام است، همهٔ اینها را می‌آورد، حکومت‌ها و قضاوت‌هایی که انجام می‌شود، اینها را می‌آورد.

اینها را که می‌خواهم خدمت شما عرض کنم، حالا نمی‌دانم در جلسهٔ امروز می‌رسیم یا نه، این برای همین مسئلهٔ تشابه نفسانی است که به‌دنبال آن هستیم، برای آن، این مسائل را می‌خواهم عرض کنم که خوب این قضیه در ما جا بیفتد و بدانیم که مطلب چقدر خطیر است، همین‌طور به سادگی نگذریم!

اثرگذاری اعمال در نفس انسان، نتیجهٔ نیت کسب رضای الهی

خدا اینها را می‌آورد، ﴿فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا﴾! نماز می‌خواندی، روز قیامت می‌آوریم، نماز ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾؛ به هوا برو! به تو می‌گوییم که تو در مسجد پیغمبر نماز خواندی، بالاترین جایی که می‌شود در روی کرهٔ زمین به‌حساب آورد، مسجد پیغمبر در کنار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، ولی فایده‌ای ندارد! به هوا می‌بریم. آیا وقتی که باد می‌آید دیدید این پنبه‌ها و این چیزها چنان روی هوا می‌رود و می‌چرخد که اصلاً اثری نمی‌ماند. گاهی اوقات می‌شود که وقتی باد می‌آید، یک کوه رمل را از یک جا برمی‌دارد و به یک جای دیگر می‌برد، یک‌دفعه آدم نگاه می‌کند و می‌گوید تپه کجا است؟!

دیگر تپه‌ای وجود ندارد! ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾ یعنی این؛ یعنی هیچ چیز برای انسان نمی‌ماند. روزه‌هایی که می‌گیرند، اینها روزه می‌گرفتند نه‌اینکه نگیرند، روزه‌ای که می‌گیرند همه ﴿هَبَآءً مَّنثُورًا﴾! اول بر صحیفهٔ اعمالت نگاه کن، روزه و نماز و...، همهٔ اینها نوشته شده، حالا ببین چطوری آن را به هوا می‌بریم، یک‌دفعه نگاه می‌کند و دوباره صحیفه را باز می‌کند، هیچ چیز در آن نیست، تمام صفحات از اول تا آخر سیاه، می‌گویند: حالا بفرما! آیا خیال کردیم این دنیا بدون حساب و کتاب است که سرمان را پایین بیندازیم و بزنیم و بتازانیم و هیچ مسئله‌ای و هیچ حسابگری پشت قضایا نخواهد بود! این عمل، عمل متشابه می‌شود، این نماز، نماز متشابه می‌شود، متشابه با چه؟ متشابه با نمازی که دیروز همین‌جا رسول خدا می‌خواند، حالا کدام حق است و کدام باطل است؟ آن نمازی که برای احیاء رضای الهی و رسیدن به مقام قرب و تجرد بود، آن دیروز بود و دیروز دیگر تمام شد و قطع شد. این نمازی که از فردا یعنی بیست ونهم صفر خوانده می‌شود، این نماز هم همان است، همان الله اکبر است، همان ﴿بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ است، از همان ته [حلق!] ﴿نَسۡتَعِينُ﴾، ﴿ٱلضَّآلِّينَ﴾، اینها همان است، غلیظتر و قشنگ‌تر هم هست [ولی این نماز با نماز دیروز فرق دارد و این نماز باطل است!]

الآن نگاه کنید ببینید نمازهایی که در این کشورها می‌خوانند، آیا رفتید و دیدید؟ این ائمهٔ جماعاتشان چنان به قرائت شروع می‌کنند، به هیچ چیز فکر نمی‌کنند الاّ اینکه چطور ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را درست بگویند که وقتی ضبط می‌شود و از این بلندگوها پخش می‌شود، بگویند فلان امام جماعت چقدر قشنگ [قرائت کرد!] نه به معنایش و نه به خدایش و نه به پیغمبرش و نه به جبرائیلش که نازل کرده نگاه می‌کنند، فقط چرخاندن و قر دادن و تئاتر بازی کردن و در حال و هوای تحسین اصوات هستند!

متأسفانه دیده می‌شود که ما هم کم‌کم داریم به این مصیبت مبتلا می‌شویم! به‌جای پرداختن به معنا، مدام به لفظ و... داریم می‌پردازیم و این صحیح نیست و راه، راه باطل است. این چه می‌شود؟ این باطل می‌شود.

آن روزهٔ زمان رسول خدا، چون آن روزه به‌واسطهٔ رسول خدا و به ارشاد او بوده است، آن حق و صحیح و مورد امضا می‌شود، این روزه، چون برای تثبیت ظلم و انانیت است، [این روزه باطل می‌شود.] آن سفره‌ای که در مسجد انداخته می‌شود و آن جمعیتی که می‌آیند و به هم می‌گویند: تقبل الله و تقبل الله إن‌شاءالله...! اینها چه می‌شود؟ اینها باطل می‌شود. این متشابه می‌شود و آن حق می‌شود، هر دو یک چیز است، هر دو امساک است، این امساک می‌کند و او هم امساک می‌کند، البته مسائل باطنی‌اش بماند، برحسب ظاهر می‌گویم، این امساک می‌کند و او هم امساک می‌کند، ولی آن در مسیر احیاء ولایت و احیاء مکتب اهل‌بیت و احیاء و تثبیت مکتب امام معصوم است، پس حق می‌شود، اما این در مسیر احیاء مکتب باطل است، احیاء مکتب ضد ولایت است، احیاء مکتب شیطنت است، احیاء مکتب مقابلهٔ با اهل‌بیت است، این متشابه می‌شود، باطل می‌شود، درحالتی‌که هر دو یکی است.

آیهٔ شریفه در اینجا برای ما مطلب را خوب بیان می‌کند. آیه را عرض می‌کنیم و إن‌شاءالله به حول و قوهٔ الهی تتمهٔ مطالب برای جلسهٔ بعد بماند.

آیات محکمات، اصل و اساس برای حرکت انسان

آیه می‌فرماید: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾[1]

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۷. *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۰۹:

«خداوند کتاب را بر تو ای پیغمبر فرو فرستاد، بعضی از آیات او محکم و ظاهر است و در رسانیدن مقصود احتیاج به تفسیر و تأویل ندارد، بلکه عامّهٔ مردم مراد را می‌فهمند، و یك دستهٔ دیگر از آیات متشابه است، یعنی در رسانیدن به

آیه‌ای که خدمت رفقا خواندیم، او آن کسی است که ﴿أَنزَلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ﴾؛ قرآن را بر تو نازل کرده، این قرآن دارای دو چیز است (حالا چرا در آن دو چیز است، این بماند) یکی آیات محکماتی دارد که ردخور ندارد، ﴿مِنْهُ ءَايَٰتٌ مُّحْكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ﴾، اساس کتاب و قرآن را اینها تشکیل می‌دهند، یعنی آن چیزهایی که اساس قرآن است و خدشه در آن نیست و قابل تأویل نیست و قابل توجیه نیست، اینها چیست؟ اینها ﴿أُمُّ ٱلْكِتَٰبِ﴾ است.

چقدر بهتر است که از این دفعه که می‌خواهیم قرآن را مطالعه کنیم و بخوانیم، آن آیاتی را که به نظر ما این خصوصیت را دارد، همه را در کاغذ یادداشت کنیم، می‌شود دیگر، وقتی که قرآن می‌خوانیم یک‌دفعه می‌بینیم این آیه، آیه‌ای است که رویش می‌شود حساب کرد، می‌شود این را به‌عنوان یک دستور قرار داد.

لزوم عمل برطبق نظرِ اهل خبره در هر مسئله‌ای از مسائل زندگی

فرض کنید که آیهٔ ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾،[1] این یکی از آیات قرآن است، اگر در چیزی اطّلاع ندارید اقدام نکنید، مثل گوسفند جلو نروید، بایستید. ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ﴾، این آیه یک قاعدهٔ منطقی و عقلانی است، نه تعبدی؛ این آیهٔ قرآن تعبدی نیست و ارشاد به حکم عقل و واقع است. آدم جاهل کار انجام نمی‌دهد، وقتی که یکی می‌خواهد در این زمین خانه بسازد، همین‌طوری آجر را روی آجر نمی‌گذارد که بالا برود، اگر یک تکان بخورد همه به زمین می‌ریزد! چه‌کار می‌کند؟ مهندس می‌آورد: «استحکام زمین چقدر است؟ میزان زلزله در این مکان به چه کیفیت است؟ در انطباق با این شرایط، نحوهٔ ساخت باید به چه کیفیت باشد؟» والاّ خل نیست که این همه پول بدهد و بعد هم با یک باد و طوفان همه چیز ازبین برود و یا فرض کنید با یک زلزله روی سر زن و بچهٔ مردم خراب بشود! در همه چیز، وقتی که انسان جاهل است، وقتی که می‌بیند یک جای او درد گرفت، وقتی که سر و شکمش درد گرفت، بلند نمی‌شود برود همین‌طوری چغندر بخورد، نمی‌رود همین‌طوری کدو بخورد و بگوید إن‌شاءالله خوب می‌شوم، نه، آمدی و خوردی و مردی، شاید پیچش روده داشته باشی، باید زود بروی و دکتر تشخیص بدهد و در ظرف چند ساعت باید عملت کنند، اگر عمل نکنند می‌میری، مسئله، مسئلهٔ جدی است. ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قاعده، قاعدهٔ منطقی است، آن جایی که نمی‌دانید سرتان را پایین نیندازید و جلو بروید، وقتی که می‌بینید مردم دارند این کار را می‌کنند، شما هم نگویید حالا مردم دارند این کار را می‌کنند پس ما هم بکنیم! این چه می‌شود؟ این عین گوسفند رفتن می‌شود، دیدید گوسفند چطوری می‌رود؟ کسی هم از او سؤال نمی‌کند و می‌رود دیگر، یک بز جلو می‌افتد، گوسفندها هم یا علی بزن برو، دیگر او هرجا رفت این هم دنبالش می‌رود! ولی آیه می‌فرماید: نرو، تو گوسفند نیستی، تو در کله‌ات یونجه و علف نیست، خدا مغز قرار داده است، شاید همهٔ اینها بخواهند بمیرند و نابود بشوند، آیا تو هم حسابت مثل اینها است؟! نه، ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ﴾، دنبال اهل ذکر و آنهایی که اهل اطّلاع هستند، برو. ذِکر یعنی تنبّه، از ذُکر می‌آید، تنبّه، کسانی که متنبّه هستند، کسانی که بصیر هستند، نه کسانی که عقلشان در چشمشان است، عقلشان در احساسشان است، به‌جای عقلشان، احساسشان دارد کار می‌کند، ازدحام جمعیت، چشم عقل آنها را می‌بندد، اشاعات و تبلیغات، آنها را کر

مقصود انسان را دچار اشتباه می‌کند، معنی و تأویل آن ظاهر نیست.»

[1] سوره انبیاء (۲۱) آیه ۷. *امام شناسی*، ج ۷، ص ۱۰۱:

«از أهل الذّکر بپرسید، اگر این‌طور هستید که نمی‌دانید»!

و کور می‌کند، اینها اهل ذکر نیستند، ﴿فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ﴾ خیلی‌خوب، برو از اهل ذکر بپرس: «آقا این قضیه چیست که اتفاق افتاده، این که مردم می‌گویند چیست؟ آیا درست است یا غلط؟» او نظر خودش را می‌دهد، قبول نکن، سراغ دومی برو و از دیگری بپرس، یا اگر به او اعتماد داری خیلی‌خوب همان یکی بس است، یا اگر اعتماد نداری سراغ دوم و سوم و چهارم و پنجم و دهم برو تا بالأخره قضیه برایت روشن بشود، وقتی که روشن شد یا برو یا بنشین، ولی قبل از این اگر این کار را انجام بدهی حتی اگر کارت درست هم باشد ﴿فَجَعَلۡنَٰهُ هَبَآءٗ مَّنثُورٗا﴾، روز قیامت به هوا می‌رود! چرا؟ چون از روی یقین انجام ندادی، از روی بصیرت انجام ندادی.

این آیهٔ قرآن، امّهات می‌شود، ﴿هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾، این آیات محکمات ﴿أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ می‌شود، اصل و اساس می‌شود.

لزوم توقف در مسائلی که علمی نسبت به آن نداریم

یا در جلسهٔ قبل عرض کردم و در جلسهٔ بعد هم موارد دیگری عرض می‌کنم، موارد بسیار زیاد است، ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ﴾؛ «هرجا که علم نداری راه نیافت.» ﴿لَا تَقۡفُ﴾ یعنی راه نیافت. قفا یقفوا یعنی حرکت کردن، پیگیری کردن، دنبال کردن، متابعت کردن. ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا﴾[1]؛ خدا از آنچه به تو داده سؤال می‌کند: «چرا به‌کار نبستی؟ مگر به تو گوش ندادم، چرا نرفتی هر حرفی را بشنوی؟ آیا کر بودی که بگویی خدایا کر بودم؟! اگر کر بودی، چشم که داشتی و احساس که داشتی. این گوش را برای چه دادم؟ آیا برای اینکه فقط غیبت بشنوی و فقط موسیقی بشنوی و فقط تهمت بشنوی؟! آیا برای این به تو دادم یا نه، این گوش را به تو دادم تا بروی و در خدمت بزرگی قرار بدهی و آنچه او گفت داخل گوشت کنی؟! این را برای این به تو دادم نه برای شنیدن مزخرفات و چرت و پرت‌ها. ﴿إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ﴾؛ از قلب و از تمام اینها خدا سؤال می‌کند، ای بیچاره من اینها را وسیلهٔ برای راهنمایی تو قرار دادم، بی‌خود که در اینجا برای تو چشم و گوش و قلب و وجدان و شعور و ادراک نگذاشتم و تو را گوسفند قرار ندادم، اینهایی را که برای تو قرار دادم، روز قیامت باید یکی‌یکی جواب بدهی که گوش و چشم و پا و دستت را کجا صرف کردی؟ از تمام اینها [حسابرسی] می‌شود برای چه؟ برای ارتقاء روحی و اصلاح مسیر، برای اصلاح مکتب و روش اینها باید به‌کار برده شود.

وقتی که می‌بینی فلان کس یک قِسم گفت و بعد یک قسم دیگر گفت، دیگر بدان که قضیه چیست! وقتی که می‌بینی فلان کس در یک قضیه خوشحال شد و در یک قضیهٔ مثل آن ناراحت شد و پرخاش کرد، بدان همهٔ این حرف‌ها کشک است، این دارد دنبال هویٰ و هوس خودش می‌گردد و با حال و هویٰ و هوس خودش دارد با مردم صحبت می‌کند. یک جا که به وفق مراد است می‌خندد و کیف می‌کند و می‌گوید: «آفرین و آفرین!» و یک جا که بر وفق مراد نشد، می‌گوید: «غلط کردید و بیخود کردید، این کارها چیست؟» عجب! چه شد؟! این بدبخت‌ها که تقصیر ندارند. این قضیه‌ای که اتفاق افتاد که تقصیر این نبوده، چرا اینجا بدت آمد؟ پس [معلوم می‌شود] درونش هیچ خبری نیست، از کجا این را می‌فهمی؟ این گوش است، آن را به‌کار بینداز، چشم است، به‌کار بینداز، از چشم و گوش برای فؤادت استفاده کن، آن که در قلبت هست، قضایا را در کنار هم قرار بده، وقتی که دلت صاف بود و فارغ بودی، در مقام تثبیت نبودی و نخواستی که خودت را نشان بدهی و آن حالت را داشتی و این قضایا هم برایت پیش

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶.

آمد، خدا راهت را روشن می‌کند، اینجا دیگر با خدا است. آن قلب خودت را که اول فارغ کردی و بعد آمدی در این موارد، این آیات قرآن را سرلوحه قرار دادی [خدا هم به تو کمک می‌کند و راه را نشانت می دهد.]

امروز برویم همه این را روی کاغذ بنویسیم، ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ...﴾[1] روی دیوار بزنیم، چقدر خوب است، به‌جای این تابلوهای چرت و پرت، آدم این آیات قرآن را زیبا و در تابلوهای قشنگ و جالب بنویسد که کوچک و بزرگ وقتی که می‌بینند استفاده کنند.

لزوم استعانت از امام زمان علیه‌السلام در همهٔ امور زندگی

الآن این تابلوی یا حجة بن الحسن را در اینجا ببینید که چقدر قشنگ است، چقدر این نحوه و این عبارات خوب است! «أللهمَّ إنّا نَرغَبُ إلیک فی دَولةٍ کَریمَةٍ تُعزُّ بها الإسلامَ ...» بَه‌بَه وقتی که آدم این عبارت‌ها را که از دهان معصوم آمده، می‌شنود، می‌خواهد جان از بدنش بیرون بیاید و روحش پرواز کند! می‌دانید این چه عبارتی است؟ این عبارتی است که مرحوم آقا در نیمهٔ شعبان در آن زمانی که آن انقلاب اسلامی را می‌خواستند به‌وجود بیاورند، این را تابلوی نیمهٔ شعبان قرار دادند و بین افراد پخش کردند و برای نجف هم فرستادند، ببینید اینها از آن موقع به چه فکر می‌کردند؟!

أللهمّ إنّا نَرغَبُ إلیک فی دَولَةٍ کَریمةٍ تُعزُّ بها الإسلامَ و أهلَه و تُذلُّ بها النّفاقَ و أهلَه و تجَعلُنا فیها مِن الدُّعاةِ إلیٰ طاعَتک و القادَة إلی سَبیلِک و تَرزُقُنا بِها کَرامة الدُّنیا و الآخِرة.[2]

خدایا ما تمام وجودمان برای امام زمان علیه‌السلام است، ما از خودمان چیزی نداریم، ما برای خودمان چیزی نداریم، کاری هم که می‌کنیم برای او است، قدمی که برمی‌داریم برای رسیدن به او است، هدف ما برای او است، برای او، آن‌وقت اگر این‌طور باشد چقدر قضیه فرق می‌کند، چقدر مسائل دیگر بین زمین تا آسمان فرق می‌کند، بین مغرب و مشرق تفاوت می‌کند، اگر کسی هدفش امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف باشد نه کس دیگر! خدایا کاری که می‌کنم برای امام زمان است، روزه‌ای که می‌گیرم برای امام زمان است، جهادی که می‌کنم و اقامهٔ عدلی که می‌کنم و امحاء ظلمی که می‌کنم برای امام زمان است و همه برای امام زمان است و امام زمان است و امام زمان است، آن‌وقت آیا امام زمان کمک نمی‌کند؟ آیا در آن صورت امام زمان دست روی دست می‌گذارد؟! نه در این وضعیتی که فعلاً بنده دارم...! آن‌وقت مدام امام زمان را وسط می‌کشیم، او هم که در غیبت است و می‌گوید چه بگویم، من که فعلاً نیستم که از خودم دفاع کنم؟! قضیه خیلی تفاوت می‌کند و مسئله خیلی فرق می‌کند.

ولی خب حداقل ما خودمان را درست کنیم، حالا به کسی چه‌کار داریم و هر کسی هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هر کسی بین خود و خدایش تکلیف خود را آن‌طور که می‌داند انجام بدهد. من در این وضعیت و موقعیت و مسائل خصوصی و مسائل خانوادگی خودم و در ارتباط با محیط و اطراف خودم

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۳۶:
﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا﴾. ***امام شناسی***، ج ۲، ص ۱۲۵:
«از چیزی که به او علم و یقین نداری پیروی مکن، حقاً که گوش و چشم و دل، همه آنها از پیروی باطل مؤاخذه خواهند شد.»

[2] ***الإقبال***، ج ۱، ص ۱۴۲.
وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۳۶:
«بار پروردگارا: ما جمیع شیعیان با تضرّع و ابتهال بدرگاه تو از سویدای دل خواهانیم که: دوره‌ای پسندیده پیش آوری که در آن دوران اسلام و یاورانش را سربلند فرموده، نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی؛ و ما را از داعیان به فرمانبرداری و از رهبران آنها براه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفایس خزانه جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمائی!»

چه کسی را در نظر بگیرم؟ فقط امام زمان و بس که غیر از این، غیر از خسارت هیچ چیز نصیب نخواهد شد!

إن‌شاءالله امیدوار هستیم که خداوند ما را از جملهٔ متابعین و مطیعین و شیعیان خالص آن حضرت قرار بدهد؛ فرج آن حضرت را نزدیک بگرداند؛ ما را از منتظرین حقیقی و واقعی آن حضرت قرار بدهد؛ در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش، ما را محروم نفرماید.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد